

مصاحبت و مجالست (جایگاه، اهمیت و ضرورت آن در عرفان اسلامی)

غلامرضا رضایی سراجی*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد آزادشهر، آزادشهر

محمدحسین مردانی نوکنده**

استادیار فلسفه غرب، دانشگاه گلستان، گرگان

(تاریخ دریافت: ۹۰/۰۴/۱۲، تاریخ تصویب: ۹۰/۰۶/۲۵)

چکیده

یکی از مهم‌ترین عوامل نیل به سعادت و کمال انسانی که مورد عنایت همه ادیان الهی و اهتمام نیکان عالم از انبیاء (علیهم‌السلام) و اولیاء و عارفان و فرزندان بوده است، مجالست و مصاحبت با نیکان است، که در سرنوشت انسان تاثیر بسیار دارد و بنا به گفته بزرگان صوفیه، هر که هر چه یافت، از صحبت با دانا یافت. متأسفانه غالب جوامع بشری در عصر حاضر که با بحران‌های متعدد اخلاقی مواجه‌اند از توجه جدی به این امر مهم غافلند و این در حالی است که آیات قرآنی و احادیث شریفه، مصاحبت با نیکان را سخت مورد توجه قرار داده و در متون عرفانی نیز انعکاسی وسیع یافته است. در این نوشتار تحلیلی تلاش شده است که جایگاه و اهمیت مصاحبت و مجالست در متون دینی و عرفان اسلامی مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد.

کلید واژه‌ها: مصاحبت، مجالست، عرفان اسلامی، سعادت و کمال انسان.

*. Email: m.2653@yahoo.com

** Email: mardani.nokandeh@yahoo.com

مقدمه

یکی از مسائل مورد اختلاف در میان اهل سلوک و طریقت این است که آیا برای تهذیب نفس و تعالی روح، باید کنج عزلت اختیار کرد یا آن که با مردم و کسان، به معاشرت و مصاحبت پرداخت؟ نجم رازی درباره اهمیت خلوت گوید: «بدان که بنای سلوک راه دین و وصول به مقامات یقین، بر خلوت و عزلت است و انقطاع از خلق، و جملگی انبیاء و اولیاء در بدایت حال، داد خلوت داده‌اند» (رازی، ۱۳۷۱: ۲۸۱).

همچنین در رساله قشریه آمده است «هر که خواهد دین وی به سلامت بود و تن و دل وی آسوده بود، گو که از مردمان، جدا باش که این زمانه وحشت است و خردمند آن است که تنهایی اختیار کند» (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۱۷۵).

استاد جلال همایی درباره نظر مولانا پیرامون خلوت می‌گوید «لب لباب عقیده مولوی در این خصوص مضمون همان حدیث شریف است که أَلَوْحَدَهُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السَّوِّءِ وَ أَلَجَلِيسُ الصَّالِحِ خَيْرٌ مِنْ أَلَوْحَدِهِ، یعنی خلوت و تنهایی، بهتر از همنشین بد؛ و همنشین خوب و شایسته بهتر از تنهایی است» (فروزانفر، ۱۳۶۲: ۱۲۲).

خلاصه این که مولوی نیز در این باره به طور قضیه کلی سلبی یا ایجابی حکم نمی‌کند، بلکه معتقد است که حکم وجوب یا رجحان خلوت و عزلت بر صحبت و معاشرت، یا برعکس، موقوف بر اختلاف احوال و اوضاع سالکان و مقام و منزلت یاران و همنشینان و ادوار مختلف سیر و سلوک و امثال دیگر این خصوصیات است (زمانی، ۱۳۷۸، دفتر اول: ۳۷۰).

لیکن خود مولانا، مصاحبت را بر خلوت ترجیح شمرده است، به شرط آن که نشر و حشر با صالحان باشد نه با طالحان، چنان که گوید: «دوستان را در دل رنج‌ها باشد که آن به هیچ دارویی خوش نشود، نه به خفتن نه به گشتن و نه به خوردن الا به دیدار دوست که لقاء الخلیل شفاء العلیل» (کاشفی، ۱۳۷۵: ۲۶۵).

بنابراین باید از اغیار و همنشینان بد دوری‌گزینی، نه از یاران محبوب، چنان که برای مثال پوستین را باید در فصل زمستان پوشید تا از گزند سرما محفوظ ماند نه در فصل بهار:

خلوت از اغیار باید، نه زیار

پوستین بهر دی آمد نه بهار
(نیکلسون، ۱۳۷۱: ۲۶۵)

مولانا در این بیت بهار را کنایه از صالحان و زمستان را کنایه از طالحان به کار گرفته است. کسی که خلوت گزیند و نظرش را به سوی الله بسته دارد و درحضرت حق گشاید، این کار را نیز از انسان کامل و مرشد فاضل (و مصاحبت با او) آموخته است.

آن که بر خلوت نظر بردوخته است

آخر آن را هم زیار آموخته است
(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دوم: ۲۷)

گفته‌اند که مثل جمله مردمان مثل درخت و نبات است که بعضی از آن سایه دارد و میوه نه، و مثل او کسی است که در دنیا از او منفعت باشد و در آخرت نه، که منفعت دنیا چون سایه است که به زودی زوال پذیرد. و بعضی از آن نه میوه دارد و سایه نه، و مثال او کسی است که آخرت را شاید و دنیا را نه. و بعضی از آن نه میوه دارد و نه سایه، و مثال او کسی است که نه آخرت را شاید و نه دنیا را (کاشانی، ۱۳۷۲: ۲۳۱).

النَّاسُ شَتَّى إِذَا مَا أَنْتَ ذَقْتَهُمْ

لَا يَسْتَوُونَ كَمَا لَا يَسْتَوِي الشَّجَرُ

هَذَا لَهُ ثَمَرٌ خُلُوٌّ مَذَاقَتَهُ

و ذَاكَ لَيْسَ لَهُ ظِلٌّ وَلَا ثَمَرٌ

مردمان مختلف‌اند، چون ایشان را بچشی، برابر نباشند، چون درختان، بعضی میوه شیرین دارند و سایه، و بعضی نه سایه دارند و نه میوه. پس اکنون کسی که رفیقی نیابد که با وی برادری کند و یکی از این مقصودها از او حاصل نشود، تنهایی بدو اولی باشد

(غزالی، ۱۳۷۶: ۳۷۷) و مسلما همنشینی با نیکان و کسانی که دارای فایده‌ای دنیوی یا اخروی هستند، اولی و ارجح خواهد بود. پس باید به شخص و حالات او، و به رفیق و همدم و معاشر او، و به انگیزه مخالفت و معاشرت او، و به فوائد و مزایائی که از رهگذر معاشرت از دست می‌رود، نگریست و این فوائد از دست رفته را با عوائدی که از مجرای معاشرت به هم می‌رسد مقایسه نمود. اینجاست که حق و حقیقت چهره می‌گشاید و آنچه دارای ارزش و اهمیت است، شناسایی می‌شود (حجتی، ۱۳۷۳: ۷۵).

مصاحبت با نیکان در قرآن

قرآن کلامی است که دل های عارفان را شفاست، اسرار آشنایان را ضیاء است، جان‌های دوستان را غذاست، درد درماندگان را درمان و دواست (میبدی، ۱۳۷۱: ۶۱۱). قرآن روشنایی دل و جان است، و نجات خلق در پذیرفتن آن و کار کردن به آن است (میبدی، ۱۳۷۱: ۶۹). قرآن به استوارترین راه‌ها و بهترین شیوه هدایت می‌کند:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹۰).

حضرت رسول (ص) می‌فرمایند: «خَيْرُكُمْ مَنْ تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَ عَلَّمَهُ» یعنی بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد (غزالی، ۱۳۷۲: ۵۹۳). امیر مومنان علی (ع) فرموده: قرآن را بیاموزید که بهار دلهاست، و از نور آن شفا جویید که شفابخش سینه‌ها است، و تلاوتش را نیکو بجای آرید که سودمندترین حکایت‌هاست (سیوطی، ۱۳۶۳: ۱۲) و نیز از آن حضرت نقل شده: کسی با قرآن همنشین نشد، مگر آن که بر او افزود یا از او کاست. در هدایت او افزود و از کوردلی و گمراهی‌اش کاست (علی (ع)، ۱۳۷۹: ۲۳۳). همنشینان قرآن، اهل خدای و خاصگان وی‌اند «ای عزیز، جمال قرآن، آن گاه بینی که از عادت پرستی به در آبی تا اهل قرآن شوی که اهل قرآن «أهل الله و خاصته» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۷۶).

اخلاق و اوصاف انبیاء در قرآن آمده است؛ هر کس بدان اوصاف متحقق شود، گویی که با آنها مصاحب و همنشین بوده است؛ و اگر جسم و حضورا انبیاء را دیده باشد ولی به اوصاف آنان تخلق نیابد گویی که از آنان غایب بوده و ایشان را ندیده است. ابو جهل، حضرت محمد (ص) را دید و او پس قرنی ایشان را ندید. ولی چون به راه و صفات او پیوست، گویی که مصاحب حضرت نبی اکرم (ص) بوده است:

چون در قرآن حق بگریختی

با روان انبیا آمیختی

هست قرآن حال‌های انبیا

ماهیان بحر پاک کبریا

(زمانی، دفتر اول ۱۳۷۸: ۴۶)

خوارزمی می‌گوید «پس سعادت ابدی و دولت سرمدی از خود گریختن و با کامل آویختن است و اگر عهد انبیاء منقضی شد و دست تمنا از دامن اقبال وصال ایشان کوتاه گشت، دست ارادت در حبل‌المتین کلام الله باید زد که مبین حال‌های انبیاست و مقرر اسرار اصفیاست (همان، به نقل از جواهر الاسرار، ج ۲: ۲۱۹).

بسیاری از آیات قرآن، اهمیت مصاحبت با نیکان را متذکر گریده‌اند، از جمله سوره مبارکه کهف آمده است که «با کسانی همنشین باشید که صبحگاهان و شبانگاهان به عبودیت و ذکر و تسبیح خداوند مشغولند و رضای دوست جویند:

«وَأَصْبِرْ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ». ای

پیامبر، با کسانی نشین که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می‌خوانند و (تنها رضای) او را می‌طلبند (کهف: ۲۷).

فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از و غیر او تمنایی

و نیز در آیه دیگری آمده است که:

«و إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبٌ»: هرگاه شما را درودی دادند (اعم از سلام کردن و دعا نمودن و احترام کردن...) آن را بگونه زیباتر و بهتر از آن یا مانند آن، پاسخ گوئید. بیگمان خداوند حسابرس هر چیزی است (نسا: ۸۶).

کسی که شما را بنوازد، آن نوازنده را باز نوازید بنواختی نیکوتر از آن که او نواخت، و این در سلام است و در هدیه و در زیارت، و در همه افضالها و برها، یا آن نواخت او را راست همچنان باز دهید (میبدی، ۱۳۷۱: ۶۱۶).

از دیدگاه تفسیر عرفانی کشفالاسرار، حضرت حق در این آیه شریفه، آداب معاشرت و مصاحبت را به بندگان خود تعلیم می‌فرماید که: هر که آراسته ادب نباشد شایسته صحبت نباشد.

مصاحبت بر سه قسم است: یکی با حق است به ادب موافقت، دیگر با خلق است به ادب مناصحت سوم با نفس است به ادب مخالفت. و هر آن کس که پرورده این آداب نیست وی را با مصطفی (ص) هیچ کار نیست. و در عالم لا اله الا الله وی را قدر نیست. و رب العزة جل جلاله مصطفی (ص) را اول آراسته ادب کرد، چنان که در خبر است: «أَدَبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَادِبِي» لاجرم شب معراج در آن مقام اعظم، ادب حضرت بجای آورد، تا رب العزة از وی باز گفت: «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَىٰ» (نجم: ۱۷) و با خلق خدا ادب صحبت نگه داشت، تا از وی باز گفت: «وَأَنْكَ لَعَلِّي خُلِقَ عَظِيمٌ» (قلم: ۴)

قرآن در سوره مبارکه توبه، مومنان را به تقوی خدا و همنشینی با نیکان و راستگویان دعوت می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»: «ای مومنان، از خدا ترسید و با راستگویان و راستان باشید» (توبه: ۱۱۹).

تقوی در لغت به معنی ترس و پرهیزگاری است. و اصل همه هنرها و مایه همه خیرها تقوی است (میبدی، ۱۳۷۱: ۱۷۵). صدق در لغت، راست گفتن و راست کردن وعده باشد، و در این موضع مراد راستی است هم در گفتن، و هم در نیت و عزم، و هم در

وفای به آنچه زبان داده باشد و وعده کرده باشد، و هم در تمامی حال ها که پیش آید او را (طوسی، ۱۳۶۹: ۱۷).

در حدیث راست، آرام دل است

راستی‌ها دانه دام دل است

دل بی‌آرامد به گفتار صواب

آن چنان که تشنه آرامد به آب

(نیکلسون، ۱۳۷۱: ۳۲۹)

راستگویان همنشین پیغمبران و شهیدان و نیکان در بهشت رضوان الهی خواهند بود:

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» هر که از خدا و رسول اطاعت کند، همنشین کسانی خواهد بود که خداوند به ایشان نعمت داده و نیکویی کرده است، از پیغمبران و شهیدان و نیکان، و آنان چه دوستان و همنشینان نیکی هستند (نساء: ۶۹).

و ربّ العالمین در سوره مبارکه انفال خبر دارد که ایجاد الفت و دوستی و برادری میان مسلمانان تنها به فضل و رحمت او جل جلاله بوده است.

«وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» : دل‌هایشان را به یکدیگر مهربان ساخت. اگر تو همه آنچه را که روی زمین است انفاق می‌کردی دل‌های ایشان را به یکدیگر مهربان نمی‌ساختی. ولی خدا دل‌هایشان را به یکدیگر مهربان ساخت که او پیروزمند و حکیم است (انفال: ۶۳).

و نیز انس و الفت و دوستی نعمتی الهی است، چنان که در بخشی از سوره مبارکه آل عمران آمده:

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَاَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ» و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید بدانگاه که دشمنانی بودید و خدا میان دل هایتان پیوند داد (آل عمران: ۱۰۳).

فضایل مصاحبت در عرفان و مبانی دینی

از فضایل مصاحبت کسب بعضی از مقاصد دینی و دنیایی است که جز به مخالطت و معاشرت حاصل نمی شود. از جمله تعلیم و تعلم است و آن بزرگترین عبادت ها در دنیاست و جز به صحبت صورت نیندد و دیگر منفعت گرفتن از مردمان، و آن جز به کسب و معامله نباشد. و منفعت رسانیدن، که فایده ای را به مردم برساند نیز به کمک معاشرت با مردم حاصل می گردد. و دیگر تأدیب و تأدب است، که در آن نفس با تحمل رنج و سختی مردمان ریاضت یابد و مهذب گردد و غیر خود را ریاضت دهد. و این حال پیر صوفیان باشد، چه تهذیب ایشان جز به صحبت و معاشرت ایشان نتواند بود. و دیگر انس طلبیدن و دیگری را انس دادن است؛ و غرض از آن آسایش دل است تا داعیه های نشاط در عبادت برانگیخته شود. چه در مجالست انسی بود که دل بدان بیاساید. و دیگر دریافتن ثواب و رسانیدن ثواب به دیگری. اما دریافتن ثواب به حضور به عیادت بیمار و حضور نماز عیدین و نماز جمعه و جماعت و مراسم حج و نیز حضور در عقدهای نکاح و دعوت ها، ثواب است، از آن روی که شادی رسانیدن به دل مسلمانان است. و رسانیدن ثواب آن باشد که اجازه بدهد که مردمان در بیماری احوال او را جویا شوند و در مصیبت تعزیت کنند و در شادی تهنیت گویند؛ و همچنین اگر شخصی از علما باشد، از زیارت او برای مردم ثواب باشد. و دیگر از فضایل مصاحبت تواضع است که از فاضل ترین مقامات است و در تنهایی صورت نیندد. و دیگر تجربه هاست که در اثر مخالطت و آمیزش خلق و مجاری احوال آنان حاصل آید. چه عقل غریزی در تفهیم دین و دنیا کافی نیست و آن را جز به تجربه و ممارست کسب نتوان کرد (غزالی، ۱۳۷۶: ۵۲۰).

هر پیامبری در این صراط مستقیم معجزه اظهار کرد و همراهانی طلب نمود. یعنی هیچ پیامبری به تنهایی راه حق را نیپموده است. بلکه کوشیده است و لو اهل و عشیره خود را همراه خود کند. به عنوان مثال، اگر دیوارها به کمک هم نیایند چگونه ممکن است خانه‌ها و انبارها ساخته شود؟ و اگر دیوارها از هم جدا باشند مگر ممکن است سقف روی هوا معلق بماند؟ مثال دیگر، اگر شخص دانشمند و قلم با هم یاری نکنند مگر ممکن است که ارقام و حروف روی کاغذ نقش بندد؟

هر نبیی اندرین راه درست

معجزه بنمود و همراهان بجست

گر نباشد یاری دیوارها

کی برآید خانه و انبارها؟

هر یکی دیوار اگر باشد جدا

سقف چون ماند معلق در هوا؟

گر نباشد یاری حبر و قلم

کی فتد بر روی کاغذ یا رقم؟

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر ششم: ۱۶۱)

هرگاه تو از تنهایی و خلوت‌نشینی به نومیدی دچار آمدی و احساس کردی به مراد و مقصود ره نیافته‌ای، لازم است که به یک انسان کامل و مرشد فاضل خدمت کنی و صحبت او گزینی و سر بدو سپاری. برو و هر چه زودتر یار خدایی (منسوب به خداوند تعالی) را پیدا کن و به خدمت او درآی. وقتی چنین کردی، حضرت حق نیز یار تو می‌شود.

چون ز تنهایی تو نومیدی شوی

زیر سایه یار، خورشیدی شوی

رو بجو یار خدایی را تو زود

چون چنان کردی، خدا یار تو بود

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دوم: ۲۵)

هرگاه عقلی با عقل دیگر همراه شود، قدرت راهنمایی و راهبری آن‌ها دو چندان می‌شود و روشن‌فکری و نور آن‌ها فزونی می‌گیرد. در نتیجه، به مدد راهنمایی آن‌ها راه برای سالکان پیدا می‌شود و آن‌ها در آن به سلوک می‌پردازند. صحبت و همنشینی عارفان و صاحب‌دلان به مثابه همکاری و افتران عقول است.

عقل با عقل دگر دو تا شود

نور افزون و ره، پیدا شود

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دوم: ۲۷)

تو از روی صدق و صفا یار حقیقت شو تا تعداد بی‌شماری از خلائق یاور تو شوند، زیرا بدون یاران هیچ کمکی به تو نمی‌رسد. سالکی که به طور فردی سلوک می‌کند و راه را با خوشی و نشاط در می‌نوردد، اگر همراه با رفیقان هم طریق سلوک کند، نشاط و شادی او صد برابر می‌شود و آن راه را با نشاط‌تر طی خواهد کرد.

یار شو تا یار بینی بی‌عدد

ز آن که بی یاران بمانی بی‌مدد

آن که تنها در، رهی او خوش رود

با رفیقان سیر او صد تو شود

آن که تنها، خوش رود اندر رصد

با رفیقان بی‌گمان خوشتر رود

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر ششم: ۱۶۰)

الفت ثمره خوی خوش و مفارقت نتیجه خوی بد است. پس خوش‌خویی، مقتضی دوستی و الفت و موافقت است و بدخویی موجب دشمنانگی و حسد و مخالفت می‌شود. و هر گاه که مثمر ستوده باشد ثمره نیز ستوده بود. و فضیلت خوش‌خویی در دین پوشیده نیست. و آن فضیلت آن است که حق تعالی پیامبر خود را بدان مدح فرموده است، قوله تعالی: «وَ أَنْكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (قلم: ۴) و فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ ای، بعثت من برای اتمام محاسن اخلاق است. و پوشیده نیست که ثمره خوی

خوش الفت است و زوال وحشت، و هرگاه که مثمر نیکو باشد ثمره نیز نیکو بود. و چگونه بر این جمله نباشد؟ که در ستایش نفس الفت، خاصه چون رابطه دین داری و پرهیزگاری باشد، چندان آیات و اخبار و آثار آمده که کافی و مقنع باشد (غزالی، ۱۳۷۶: ۲۴۴). چنان که در اخبار آمده:

إِنَّ أَحَبَّكُمْ إِلَى اللَّهِ الَّذِينَ يَأْلِفُونَ وَيُؤْلَفُونَ: محبوب‌ترین شما نزد پروردگار کسانی‌اند که با مردم انس گیرند و مردم با آنها دوستی کنند.
(سجادی، ۱۳۷۲: ۲۱)

و در کشف الاسرار میبیدی نقل شده است که حق تعالی در بخشی از سوره مبارکه آل عمران می‌فرماید:

«وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذَا كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا»: و یاد کنید و یاد دارید نعمت خدای بر خود، آن وقت که یکدیگر را دشمنان بودید، میان دل‌های شما الفت نهاد و فراهم آورد، تا بکرد نیک وی یکدیگر را برادران گشتید (آل عمران ۱۰۳).

از حضرت رسول اکرم (ص) روایت شده:

در بهشت مردی مشتاق دیدار برادر خود شود، آن برادر که در دنیا او را دوست داشتی از بهر خدای، در راه خدای بی‌نسبی و سببی، گوید: «یا لیت شعری: ما افعل اخی؟» یعنی کاشک دانستمی که آن برادرم چه کرد؟ و کارش بچه رسید؟ از نواختگانست یا راندگان؟ سوختنی است یا افروختنی؟ در بوستان دوستانست یا در زندان زندان؟ رب العالمین آن درد دل وی را در حق برادر خویش مرهمی برنهاد؛ فرشتگان را گوید: «سیروا بعبدی هذا الی اخیه» ای بنده خدا گرت دیدار برادرت آرزوست، خیز تا رویم. بران نجیب نشینید و یک فرسنگ برانید ایشان هزار ساله راه برانند، تا به منزل آن برادر فرود آید، سلام کند. آن برادر سلام را

علیک گوید، و ترحیب کند، دست بگردن یکدیگر درآرند، و شادی خویش
با یکدیگر گویند (محمد طوسی، ۱۳۷۷: ۱۶۳).

بس که من در جستن تو گر سر برگشته‌ام
بی تو ای چشم و چراغم چون چراغی
کشته‌ام

(میبدی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۲۴۰)

در اسباب مصاحبت

جنسیت و سنخیت:

سبب مصاحبت جنسیت است، پس هر که با نیکان نشیند و مجالست ایشان طلبد،
دلیل نیکویی او باشد و هر که با بدان صحبت دارد، موافقت ایشان جوید و نشانه بدی او
بود. و کُلُّ قُرینِ بِالْمُقارِنِ یقْتَدی (کاشفی، ۱۳۷۵: ۱۴۱).

در جهان، هر پدیده‌ای، پدیده همجنس و سازوار خود را جذب می‌کند، چنان که مثلاً
گرمی، گرمی را بسوی خود می‌کشد، و سردی، سردی را.

در جهان هر چیز چیزی جذب کرد

گرم، گرمی را کشید و سرد، سرد

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دوم: ۵۰)

همه ذراتی که در این زمین و آسمان است مانند کهربا همجنس خود را به سوی خود
جذب می‌کند. به عنوان مثال، معده نان را به درون خود می‌کشد و حرارت جگر آب را
به خود جذب می‌کند؛ زیرا معده با نان سنخیت دارد و جگر با آب. مثال دیگر، چشم در
کوچه و بازار می‌گردد و افراد زیبا روی را جذب می‌کند. یعنی آنان را تماشا می‌کند. مغز
نیز رایحه دلنواز را از گلزار می‌جوید. زیرا حس باصره به رنگ‌ها متمایل است، و مغز و
بینی بوهای خوش را می‌جوید:

ذره، ذره کاندرین ارض و سماست

جنس خود را هر یکی چون کهرباست

معهده نان را می کشد تا مستقر
می کشد مر آب را تف جگر
چشم، جذاب بتان زین کویها
مغز، جویان از گلستان بویها
زان که حس چشم آمد رنگ کش
مغز و بینی می کشد بوهای خوش
(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر ششم: ۷۵۹)

محفل حق و محفل باطل

هر پدیده خوب، خوب دیگر را به سوی خود می کشد. پیامبران چون از جنس علیین
آفریده شده‌اند، از این رو جان و دلشان به سوی جهان علیین پر می گشاید:

انبیا چون جنس علیین بدند
سوی علیین جان و دل شدند
(همان، دفتر اول: ۲۰۹)

اهل باطل، باطلان را به سوی خود جذب می کنند؛ همین طور، اهل حق، از وجود
حق باوران و طالبان حق که ماندگارند سرحال و خشنود می شوند. اهل آتش و
دوزخیان، دوزخیان را به خود جلب می کنند؛ همین طور اهل نور و هدایت نیز طالب
اهل نوراند.

قسم باطلان باطلان ار می کشند
باقیان از باقیان سر خوشند
ناریان مرناریان را جاذباند
نوریان مرنوریان را طالباند
(همان، دفتر دوم: ۵۰)

مسلماً، همیشه میان یک جنس با جنس هم سنخ خود، کشش وجود
دارد؛ و هر جزئی نسبت به کل خود کشش و جاذبه دارد. بنابراین، میان اجزاء

و کل خود، مجانست وجود دارد و این امر موجب پیوستگی و اتصال میان آن ها می شود:

ذوق جنس از جنس خود باشد یقین
ذوق جزو از کل خود باشد ببین
(همان، دفتر اول: ۲۷۰)

تأکید بر مشترکات

وقتی که دو نفر قرین و همراه یکدیگر شوند مسلماً در میان آن دو نقاط مشترکی وجود دارد. برای مثال چگونه ممکن است پرنده‌ای با پرنده‌ای پرواز کند که همجنس او نباشد؟ زیرا مصاحبت با ناجنس مانند گور و لحد است:

چون دو کس بر هم زند، بی هیچ شک
در میانشان هست قدر مشترک
کی پرد مرغی مگر با جنس خود؟
صحبت ناجنس گورست و لحد
(همان، دفتر دوم: ۵۲۰)

بنا به گفته شیخ نجم‌الدین کبری در کتاب آداب‌الصوفیه، عذاب شدید صحبت ناجنس است (کبری، ۱۳۶۳: ۶۳). سبب پریدن مرغی با مرغی که جنس او نبود:

فرزانه‌ای دانا گفت: روزی در بیابان زاغی را دیدم که با لکلکی همراه است. شگفت زده شدم و با خودم گفتم از چه رو این دو همراه و همدوش یکدیگر شده‌اند؟ چه وجه اشتراکی میان آن دو وجود دارد؟ به هر حال در اطراف این مسئله به جستجو پرداختم و وقتی نزدیک آن دو رسیدم، دیدم پای هر دو لنگ است:

آن حکیمی گفت: دیدم در تکی
می‌دویدی زاغ با یک، لکلکی
در عجب ماندم، بجستم حالشان

تا چه قدر مشترک یابم نشان
 چون شدم نزدیک من حیران و دنگ
 خود بدیدم هر دوان بودند لنگ
 (زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دم: ۵۲۳)

تجانس حقیقی

تجانس یقیناً نه به صورت بلکه به سیرت است. یعنی زبان حال و قال هر عقل مال اندیش و یا صاحب عقلی این است که تجانس میان دو یا چند چیز به شکل ظاهر نیست بلکه به سیرت و صفت است. مبدا ظاهر پرست شوی. مگو که تجانس به شکل ظاهر است. پس راز تجانس را در هیأت ظاهری موجودات جستجو مکن. صورت ظاهری مانند جماد و سنگ است. جمادات از مساله تجانس خبر ندارند. ولی تجانس حقیقی مانند حضرت عیسی (ع) با این که در هیأت بشری ظهور کرد ولی حقا از جنس فرشته بود. یعنی به مرتبه تجرید ربانی رسیده بود:

هین مشو صورت پرست و، این مگو
 سر جنسیت به صورت در مگو
 صورت آمد چون جماد و چون حجر
 نیست جامد را ز جنسیت خبر
 نیست جنسیت به صورت، لی ولک
 عیسی آمد در بشر، جنس ملک
 (همان دفتر ششم: ۷۷۸)

همراز و همدل بودن

اصل قرابت و محرمیت از آشنایی و همبستگی دل‌ها حاصل می‌شود، لذا چه بسیار اوقات که دو نفر، ظاهراً همزبان نیستند ولی یکدیگر را در باطن جذب می‌کنند و محبوب هم می‌شوند. مثلاً چه بسا یک هندو و یک ترک واقعا همزبان

یکدیگر باشند و روح و جانشان یکدیگر را جذب کند؛ وای بسا دو نفر ترک که به ظاهر، هم‌زبانند، یکدیگر را دفع کنند و نسبت به هم اظهار بیگانگی کنند. از این رو نتیجه می‌گیریم که محرم شدن دو نفر با یکدیگر و زبان حال هم را دریافتن و به اسرار باطن یکدیگر آگاه شدن، نوع دیگری از قرابت و خویشاوندی است، چرا که هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر و والاتر است. بی‌آن که سخنی گفته شود و اشاره و نوشته‌ای در کار باشد، صدها هزار بیان و گویایی پیدا می‌شود، و هر کس از باطن ضمیر و نهاد درونی خود برای هم‌دل و هم‌زبان خوب صحبت می‌کند و کشف اسرار می‌نماید:

ای بسا هندو و ترک هم‌زبان
 ای بسا دو ترک، چون بیگانگان
 پس زبان محرمی، خود دیگرست
 هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است
 غیر نطق و غیر ایماء و سجل
 صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
 (همان، دفتر اول: ۳۵۰)

تاثیر مصاحبت در انسان به عنوان اشرف مخلوقات

صفات خوب و بد به طور نهانی از ضمیری به ضمیر دیگر راه پیدا می‌کند. از این رو آدمی در معرض تغییر روحی و شخصیتی است؛ بد سیرتان نباید از به صلاح آمدن نومید شوند، و نیک سیرتان نیز نباید به صفات نیک خود غزه شوند.

می‌رود از سینه‌ها در سینه‌ها
 از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
 (همان، دفتر دوم: ۳۶۹)

دل آدمی بدون هیچ قیل و قالی در نهان خو و سیرت همنشین خود را می‌گیرد، یعنی طبیعت انسان منفعل است و از خو و خصلت رفیق و همنشین خود تاثیر می‌پذیرد. وقتی همنشین بد بر تو سایه افکند، یعنی تو را تحت تاثیر خود قرار دهد، آن بی‌مایه، یعنی همنشین فاقد کمالات معنوی تو، مایه‌های معنوی را از تو می‌دزدد. یعنی تو را فاقد کمال می‌کند.

از قرین بی‌قول و گفت و گوی او
خو بدزدد دل نهان از خوی او
چونکه او افکند بر تو سایه را
دزد آن بی‌مایه از تو مایه را
(همان، دفتر پنجم: ۷۲۵)

با شیریر مصاحبت مکن که طبع تو از طبع او خصال بدزدد و تو از آن غافل باشی (محمد طوسی، ۱۳۷۷: ۲۷۶). ملا احمد نراقی در معراج‌السعادة می‌گوید:

طبع انسان دزد است و آنچه را مکرر و از طبع دیگری می‌بیند، اخذ می‌کند و سرّ این آن است که از برای نفس انسان چندین قوه است که بعضی مایل به خیر است و بعضی مقتضی بشر و رذایل هستند و پیوسته این قوا با یکدیگر در مقام نزاع و جدالند و از برای هر یک از آنها که اندک قوتی حاصل شد و جزئی به هم رسید، بر آن دیگری به همان قدر غالب می‌شود و نفس را مایل به مقتضای خود کند و شکی نیست که مصاحبت با صاحب هر صفتی و شنیدن حکایات و افعال او و استماع قصص از باعث قوت مقتضی آن صفت می‌شود (نراقی، بی‌تا: ۴۰).

در وجود انسان انواع و اقسام صفات و ملکات نیک و بد و زیبا و زشت وجود دارد. هر صفتی که غالب تر و چیره تر باشد، قدرت تصرف و حکومت با اوست، چنان که مثلا هرگاه در مس، مقدار طلا بیشتر باشد، آن فلز را طلا بحساب می‌آورند نه مس. هر خوی

و سرشتی که در وجود آدمی غالب و حاکم باشد، حتما بر همان صورت محشور خواهی شد. گاهی در انسان، صفت زشت هم چون گرگ نمایان می‌شود؛ و گاهی صفت زیبا بسان رخساره دلربای یوسف (ع) پیدا می‌شود:

در وجود ما هزاران گرگ و خوک
 صالح و ناصالح و خوب و خشوک
 حکم، آن خوراست کآن غالب‌تر است
 چونکه زر بیش آمد آن زرست
 سیرتی کآن در وجودت غالب است
 هم بر آن تصویر حشرت واجب است
 ساعتی گرگی در آید در بشر
 ساعتی یوسف رخی همچون قمر
 (زمانی، ۱۳۷۸، دفتر دوم: ۳۷۰)

مصاحبت علما و زاهد و صالحان و سالکان، احوال را نیکو گرداند به برکت انفاسشان، زیرا نفس متاثر نمی‌شود، از چیزی مانند صحبت و عادت و مقتضیات سرشتی و طبیعی‌اش را ترک نمی‌کند مگر با صحبت اهل صلاح (کاشانی، ۱۳۷۲: ۴۰).
 در مسیر کمال نیز نباید تاثیر همنشین را نادیده گرفت. همنشینی با انسان‌های رشد یافته موجب رشد انسان می‌شود و مصاحبت با گمراهان سد راه کمال.

صحبت صالح ترا صالح کند
 صحبت طالع ترا طالع کند
 وای آن زنده که با مرده نشست
 مرده گشت و زندگی از وی بجست
 (نصری، ۱۳۷۱: ۲۸۴)

لذا حضرت مولانا در وصیت خود، دوری گزیدن از همنشینی با نابخردان و سفلگان، و همنشینی با نیکان و بزرگان را مورد تاکید قرار می‌دهد (زمانی، ۱۳۷۸، دفتر اول: ۳۲).

پرهیز از مصاحبان بد

عارفان صاحب‌دل، ضمن بیان فضایل همنشینی با نیکان، دوری از بدان و ناپاکان را سخت مورد تاکید قرار داده‌اند. حضرت امام جعفر صادق (ع) می‌فرماید: با پنج کس مصاحبت مکن. یکی دروغگو، که تو از دروغ او در غرور باشی، و او چون سراب است که دور را به تو نزدیک دارد و نزدیک را دور. دوم احمق، که تو را از او حاصلی نباشد، آن گاه که خواهد که به تو منفعتی رساند از نادانی وی مضرت شود. سوم بخیل، که در وقتی که بد و حاجتمندتر باشی از تو قطع کند. چهارم بد دل، که در وقت شدت تو را در سپارد و خود را خلاص دهد. پنجم فاسق، که او تو را به خوردنی، یا کم از آن بفروشد (نراقی، ۱۳۷۸: ۱۴۵). از سهل عبدالله نقل شده: از مصاحبت سه کس از اصناف دور باش: از جابران غافل و عابدان مدهن و صوفیان جاهل (غزالی، ۱۳۷۶: ۳۷۶). سفیان ثوری گفت: نگریستن در روی احمق گناهی مثبت است و برای آن گفته‌اند: جدایی از احمق قربت الهی است (همان: ۳۷۳).

اما کسی که به دنیا حریص باشد صحبت او زهر قائل است، زیرا که طبع‌ها بر تشبه و اقتدا سرشته است. بل طبع را از طبع مسارقت است، چنان که بدان شعور نباشد. پس مجالست حریص آدمی را در حرص آورد و مجالست زاهد در دنیا بی‌رغبت گرداند. و برای این صحبت طالبان دنیا مکروه است و صحبت راغبان آخرت مستحب. و لقمان گفت: با علما همنشینی کن، که دل‌ها به حکمت زنده شود، چنان که زمین مرده به باران بزرگ قطره (همان: ۳۷۸). کسی که به مصاحبت دوستان دنیایی عمر عزیز خود را تلف کند، او قدر ایام حیات را نداند و از بهار زندگانی بهره‌مند نشود. مانند آن کس که در زمستان و یا فصل بهار، تخم مناسب فصل نکاشته باشد، او از بهار و ارزش او چه خبری دارد؟!!

آن که غافل بود از کشت بهار

او چه داند قیمت این روزگار؟

(زمانی، ۱۳۷۸، دفتر اول: ۴۹۵)

بنابراین ای آدمیان ناپخته و ناکامل از این زیبارو (دنیا) که به هنگام معاشرت دوزخ است، پرهیز کنید:

أَلْحَذِرُ أَي نَاقِصانِ زینِ گلرخی

که به گاهِ صحبتِ آمدِ دوزخی

(همان، دفتر ششم: ۹۱)

یار و همنشین ناهل باعث از بین رفتن لطافت و معنویت روح می‌گردد، پس همین که محبت رفیق ناهل در دل تو پدید آمد، بهوش باش و از او فرار کن و با او اصلاً گفتگو و مجالست نکن:

یار بد چون رست در تو مهر او

هم ازو بگیریز و کم کن گفت و گو

(همان، دفتر چهارم: ۴۰۸)

ای سالک حقیقت، تاثیر سوء معاشرت با ناهلان این است که قلب و روح از آب معارف خشک می‌شود و پویایی و بالندگی را از دست می‌دهد و دیگر دلت در هوای حضرت معشوق پرپر نمی‌زند (همان، دفتر ششم: ۵۹۶). مار بد، از دوست بد بهتر است، زیرا مار بد، جان مار گزیده را می‌ستاند، اما دوست بد انسان را به سوی آتش جاودان و پابرجا می‌کشانند. وقتی همنشین بد بر تو سایه افکند، یعنی تو را تحت تاثیر خود قرار دهد، آن بی‌مایه، یعنی همنشین فاقد کمالات معنوی تو، مایه‌های معنوی را از تو می‌دزدد. یعنی تو را فاقد کمال می‌کند. اگر عقل نیرومندی داشته باشی باز رفیق بد، چشم تدبیرت را کور می‌کند. از این روست که حضرت مولی‌الموحدین علی (ع) فرماید: جَلِيسُ الْخَيْرِ نِعْمَةٌ، جَلِيسُ الشَّرِّ نِقْمَةٌ. «همنشین خوب، نعمت است، و همنشین بد عذاب» (دستی، ۱۳۷۹: ۲۵۶).

مار بد جانی ستاند از سلیم

یار بد آرد سوی نار مقیم

چونکه او افکند بر تو سایه را

دزدد آن بی‌مایه از تو مایه را

(همان، دفتر پنجم: ۷۲۵-۷۲۶)

هر کس که با مردم ناراست و تبه‌کار، مصاحب و دمساز شود و خود را با آنان تطبیق دهد، مسلماً چنین کسی همیشه در حال تنزل و کاستی است و عقلش تباه می‌گردد و حیران و مدهوش می‌ماند. ای فریاد از دوست ناباب. فریادا! ای بزرگان! همنشین خوب طلب کنید:

هر که با ناراستان هم‌سنگ شد

در کمی افتاد و عقلش دنگ شد

(همان، دفتر دوم: ۶۱)

ای فغان از یار ناجنس ای فغان

همنشین نیک جویید، ای مهان

(همان، دفتر ششم: ۷۷۳)

خواجه عبدالله انصاری، صحبت نااهل را از سوختن در آتش بدتر می‌داند:

صد سال اگر در آتشم مهمل بود

آن آتش سوزنده مرا سهل بود

با مردم نااهل مبادا صحبت

کز هر چه بتر صحبت نااهل بود

(مولایی، ۱۳۷۲: ۲۵۸)

و نیز می‌فرماید:

چون یار اهل است کار سهل است، صحبت با اهل بابت جانست، صحبت نااهل بت جانست. یار باش بار مباح، گل باش و خار مباح، یار نیک به از کار نیک، یار بد بدتر از مار بد (همان: ۵۲۷). بشر بن الحارث گوید:

صحبت کردن با بدان، ظن بد آرد بنیکان (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۵۰۷).
حضرت رسول (ص) می‌فرماید: من یحصب صاحب السو لایسلم: هر کس
با بدان همنشین شود در امان نخواهد بود. (مستملی نجاری، ۱۳۶۳:
۲۱۰۶).

از نگاه حضرت حافظ، اولین اندرز پیری که سالک به همنشینی و دستگیری
او نیازمند است این است که از هم‌صحبت ناسازگار پرهیزد که معاشرت اثربخش
است.

نخست موعظه پیر صحبت این حرفست

که از مصاحب ناجنس احتراز کنید
(خطیب رهبر، ۱۳۷۱: ۳۳۰)

او همچنین دوری از مصاحبت ناجنس و یار بدخوی را اکسیر نیک‌بختی معرفی
می‌نماید:

بیاموزمت کیمیای سعادت

ز هم‌صحبت بد جدایی جدایی
(همان، ۱۳۷۱: ۶۷۴)

خانه دل جای همنشینی ناهمتایان یا بیگانگان نیست. چون شیطان را
که مظهر خیال‌های خام و هوس‌های باطل است از خود راندی، فرشته
آرامش و نیکوکاری و نیکاندیشی در سرای دل تو جای‌گزیند و ضمیر تو به نور حق
روشن شود:

خلوت دل نیست جای صحبت اصداد

دیو چو بیرون رود، فرشته درآید
(همان: ۳۵۱)

در پایان از سخن پیر انصاری بیاموزیم:

دور باش از صحبت اهل فساد
 کاورد سستی به دین و اعتقاد
 چون گل سوری حریف خار شد
 عاقبت دیدی جزایش نار شد
 تا توانی صحبت نیکان گزین
 کآب را ناله بود از همنشین
 زر در اول سرخ چون اطلس بود
 زردیش از صحبت ناکس بود
 پیش سنگ دل مکن هرگز درنگ
 کابگینه بشکنند از زخم سنگ
 یک نفس با بد مرو در هیچ راه
 کآینه از یک نفس گردد سیاه
 هرکه با گرگ آشنایی کرده است
 دشمن خود را به جان پرورده است
 یا مکن با ما صحبت از هوس
 یا مشو ایمن ز زهرش یک نفس
 هر که شد او همنشین پیل مست
 دست و پای خود به دست خود شکست
 عقل را چون باده حایل می شود
 از دماغت عقل زایل می شود
 تا توانی از بدان پرهیز کن
 یادگیر از پیر انصاری سخن
 (مولایی، ۱۳۷۲: ۶۱۸)

نتیجه گیری

انسان، این اشرف مخلوقات و گل سرسبد نظام آفرینش در سیر تکامل خود و عبور از عالم ناسوت و رسیدن به علم ملکوت و غایت آفرینش خود، نیازمند مصاحبت

با افرادی است که به حقایق امور واقفند. زیرا شناخت حقیقت خود و جهان و این که از کجا آمده و به کجا می‌رود و سعادت واقعی او چیست و وجود راهنمایی که دست او را بگیرند و از راه‌های پر پیچ و خم و سخت زندگی به سلامت عبور بدهند و او را به سر منزل مقصود برسانند، بسیار ضروری و لازم است.

در عرفان اسلامی، سعادت ابدی در آمیختن و مجالست با انسان‌های با کمال و کامل است، و موجودات ناقص در اثر مجالست و همراهی با کاملان به مراتب کمال می‌رسند و از خوی و خصلت ناپسند رهایی می‌یابند. احوالشان نیکو می‌گردد. انسان پریشان حال و پژمرده، با مصاحبت یاران همدل و رفیقان طریق به نشاط می‌رسد و حضور اولیای کامل در میان جمع، آنان را با نشاط و با کمال می‌سازد. در مقابل همنشینی با ناهل، باعث از بین رفتن لطافت و معنویت روح می‌شود و انسان را به سوی پستی سوق می‌دهد.

هرگاه دوستان حقیقی با یکدیگر همنشین شوند، اسرار و دقایق بسیاری کشف می‌شود. زیرا پیشانی دوست کانون معرفت است و اسرار دو جهان را برای طالب حقیقت آشکار می‌سازد. وجود اولیاء به مثابه کیمیایی است که وجود ناقص آدمیان را به کمال عالی خود می‌رساند و با نور اولیاء الله که سایه حق تعالی هستند، نورانی می‌گردند. لذا باید خود را در معرض نسیم بهاری که دم پاک اولیاء هستند قرار داد و مصاحبت با آنان را غنیمت شمرد و از برکات انفاسشان بهره‌مند شد و با هدایت و عنایات آنان به مقصد نهایی و کمال مطلوب و سعادت واقعی و سرمدی رسید.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۲). *نفحات الانس من حضرات القدس*. تهران: انتشارات اطلاعات.

حجتی، سید محمدباقر. (۱۳۷۳). *روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۷۱). *دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی*. تهران: انتشارات صفی علیشاه.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). *نهج البلاغه حضرت علی (ع)*. تهران: موسسه فرهنگی-انتشاراتی شاکر.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). *مرصاد العباد*، به اهتمام محمدامین ریاحی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زمانی، کریم. (۱۳۷۸). *شرح جامع مثنوی معنوی*. تهران: انتشارات اطلاعات.
- سجادی، سید ضیاء‌الدین. (۱۳۷۲). *مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف*. تهران: انتشارات سمت.
- سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*. تهران: انتشارات طهوری.
- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین. (۱۳۷۲). *تذکره‌الاولیاء*. تصحیح دکتر محمد استعلامی. انتشارات زوار.
- غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۷۶). *احیاء علوم‌الدین*. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان. (۱۳۶۲). *ماخذ قصص و تمثیلات مثنوی*. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۴). *ترجمه رساله قشیریه*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۲). *شرح منازل السائرین*. تحقیق محسن بیدار، تهران: انتشارات بیدار.
- کاشفی، ملاحسین. (۱۳۷۵). *لب‌الباب مثنوی*. به اهتمام و تصحیح حاج سید نصراله تقوی. تهران: انتشارات اساطیر.
- کبری، نجم‌الدین. (۱۳۶۳). *آداب الصوفیه*. تصحیح مسعود قاسمی. تهران: کتابفروشی زوار.
- گوهرین، سید صادق. (۱۳۷۶). *شرح اصطلاحات تصوف*. تهران: انتشارات زوار.
- محمد طوسی، خواجه نصیرالدین. (۱۳۶۹). *اوصاف الاشراف*. به اهتمام سید مهدی شمس‌الدین. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- _____ (۱۳۷۷). *اخلاق محتشمی*. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- مستملی نجاری، اسماعیل. (۱۳۶۳). *شرح التعرف لمذهب التصوف*. تصحیح محمد دشتی. تهران: انتشارات اساطیر.
- مولایی، محمد سرور. (۱۳۷۲). *مجموعه رسائل خواجه عبدالله انصاری*. تهران: انتشارات توس.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۷۱). *کشف الاسرار و عده الابرار*. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نراقی، ملاحمد. (۱۳۷۸). *معراج السعاده*. تهران: انتشارات دهقان.
- نصری، عبدالله. (۱۳۷۱). *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*. تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.
- نیکلسون، رینولد. (۱۳۷۱). *مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین مولوی*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هجویری، علی. (۱۳۷۱). *کشف المحجوب*. با مقدمه دکتر قاسم انصاری. تهران: کتابخانه طهوری.
- همدانی، عین‌القضاء. (۱۳۷۳). *تمهیدات*. تصحیح عقیف عیصران. تهران: کتابخانه منوچهری.